



10 جون 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش پنجاه و پنجم)

چگونه بین حبیب الله کلکانی و شاه محمودخان رابطه برقرار شد؟

طوریکه در بخش های قبلی به تفصیل بیان شد، سردار محمدیوسف خان از دو خانم خود جمعاً شش پسر داشت: محمد عزیزخان (پدر محمد داؤد)، محمد هاشم خان و محمد علی خان از یک مادر و محمد نادر خان، شاه ولی خان و شاه محمودخان از مادر دیگر. وقتی روابط شاه امان الله با محمد نادر خان به سردی گرائید و شاه او را به حیث وزیر مختار افغان در پاریس مقرر کرد، سپهسالار نادر خان بعد از سه سال ظاهراً به دلیل علالت مزاج از وظیفه در پاریس کنار رفت و بطور خصوصی در جنوب فرانسه در حواشی شهر "نیس" اقامت گزید. در این مدت مریمی اوکسب شدت کرد و محمد هاشم خان برادرش برای واریسی صحتی او به نیس رفت و متعاقباً شاه ولی خان نیز با دوبرادر خود پیوست و در آن شهر اقامت گزین شدند. تنها محمد عزیزخان ظاهراً برای سرپرستی محمد طاهر و محمد داؤد که در پاریس مشغول تحصیل بودند، در آنجا در رفت و آمد بود. یگانه برادری که در دوره امانی و بعداً دوره سقوی تا آخر در کشور اقامت داشت و به خارج نرفت، شاه محمود خان بود و آنهم شاید به حیث سرپرست خانواده که تعداد شان جمعاً به 62 نفر میرسیدند. همچنان بعید از امکان نبود که دلیل اقامت او در کابل به حیث شخص رابط و در خفا با آگاهی از برنامه محمد نادر خان و برادرانش جهت رسیدن بقدرت بخصوص در دوره حبیب الله کلکانی فعالیت میکرد. امیر حبیب الله با اعتماد بر شاه محمود خان خواست از وجود او برای دوهدف به نفع خود استفاده نماید: یکی به مقصد جلب نظر و بیعت مردم جنوبی برای خود و دیگر جلب همکاری نادر خان و برادرانش که تازه از فرانسه به هند برتانیوی برگشته و میخواستند در جنوبی به فعالیت آغاز نمایند. لذا شاه محمود خان رانخت مقرب دربار خود ساخت و سپس او را به حیث رئیس تنظیمیه جنوبی مقرر کرد و ضمناً یک نامه بدستش برای محمد نادر خان فرستاد تا در صورت امکان از موجودیت و نفوذ او بر علیه امان الله خان که برای اعاده مجدد سلطنت خود در قندهار فعالیت داشت، استفاده نماید.

اینکه چگونه رابطه شاه محمود خان با حبیب الله کلکانی برقرار گردید و چه نقش را حضرت محمد صادق مجددی (برادر جوانتر حضرت نور المشایخ) که نزد حبیب الله مقام خاص داشت، در اینکار بازی کرد و در نهایت به چه عواقب منتج شد، موضوعیست که ذیلاً به شرح آن پرداخته میشود:

سردار اسدالله خان سراج در کتاب "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید" شرحی دارد که از ورای آن بسا نکات در زمینه روشن میشود. او می نویسد: «حضرت محمد صادق خان مجددی برادر نور المشایخ فضل عمر مجددی، سردار محمد عثمان خان را به خانه سردار شاه محمودخان فرستاد، تا ایشان را نسبت به وخامت اوضاع و خطر جانی به منزل خود [محمد صادق خان] دعوت کرد. سردار شاه محمودخان، سردار احمد شاه خان (اصفی)، سردار احمد علی خان (سلیمان)، برگدعلیشاه خان (سلیمان) و اینجانب [اسدالله خان] به خانه محمد صادق خان رفتیم و در آنجا چندتن از وزراء و اشخاص روشناس

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

نیز حضور داشتند. خوب بخاطر دارم طرفهای عصر همان روز یاور محمود که به مشرقی برای سرکوبی اشراشونوار [دراواخردوره امانی] اعزام شده بود، شکست کرده و بحالت پریشان خود را به منزل جناب محمد صادق خان رسانیده و خواهش نمود تا امانش دهد [اسدالله خان او را با تحقیر یاد میکند، در حالیکه همین یاور محمود خان کسی بود که جان اکثر اعضای خانواده یحیی خان را در قیام عساکر بر علیه امیر نصرالله خان در جلال آباد از مرگ نجات داد و آنها را بکابل اعزام داشت].»

اسدالله خان سراج در ادامه می افزاید: « متعاقب وی شخص ریش سفیدی که قدیفة سفیدی بسرداشت، با دومحافظ مسلح وارد شدند. پیرمرد دست حضرت محمدصادق مجددی را بوسیده شکر نمود که پیر خود را به سلامت می بیند. محافظان نیز عرض دست بوسی بجا آوردند. معلوم شد که مرد موصوف پیر بچه سقاء بوده و از مریدان محمدصادق خان میباشد. همینکه مقام مرد تازه وارد معلوم گردید، یاور محمود شروع به سعایت اعلیحضرت امان الله خان نمود..... چندتن دیگر از حاضرین مجلس نیز به نوبه خود به بدگویی پرداختند و داد سخن دادند تا باشد که گفتار ایشان به سمع بچه سقاء رسانیده شود و مقامی کسب کنند. سردار شاه محمودخان که از شنیدن این همه یاهه سرایی و تملق عصبانی شده بود، مشت خود را روی صندلی کوبیده حرف شانرا قطع کرده گفت: "جای افسوس و دور از مردانگی است، بلکه خیانت است" و حضرت محمد صادق خان را مخاطب قرار داد به گفتار خود ادامه داد: "شما خوب میدانید در این اواخر پیش آمد اعلیحضرت با خاندان من به سردی گرانیده بود و خود شما چند بار نزد آمده شکایت داشتید، بجواب شما میگفتم ازین حرفها بگذرید که باعث خرابی مملکت میشود. من تا آخرین لحظه به پادشاه خود صادق بودم". در این اثنا محافظان به خشونت طرف سردار شاه محمودخان دیدند و هویت وی را از صاحب خانه جویا شدند. حضرت محمدصادق خان وضع را مهلک دیده بجواب شان گفت: "این شخص جرنیل شاه محمودخان غازی برادر سپهسالار نادرخان و مرد مسلمان و با دیانتی میباشد. هر دو محافظ تفنگ ها را به زمین گذاشته، پیش رفتند و دستهای سردار شاه محمودخان را بوسیده گفتند: "امیر صاحب (بچه سقاء) می گفت که از سمت جرنیل شاه محمودخان حمله نکنید، چه تا سرش به تنش باشد، پیش رفته نمیتوانید و برکوئل خیرخانه حمله کنید."»

سردار اسدالله خان در ادامه می نویسد: «بچه سقاء بعد از دو روز بودباش در عمارت مهمانخانه (ولایت کابل موجوده) به ارگ شاهی اقامت گزید و مردم جوقة جوقة بدیدنش می رفتند. حضرت محمدصادق خان جمعیتی را که به خانه شان بودند، نزد بچه سقاء برده و یکایک معرفی کرد. همینکه نوبت سردار شاه محمودخان رسید، بچه سقاء از جای برخاست و گفت: "باغازی ها باید بغل کشی کرد" و موصوف را به پهلوی خود نشاند.»

اسدالله خان می افزاید: «چندتن از وطن خواهان که ظاهراً خود را طرفدار بچه سقاء وانمود میکردند و رتبه های عالی به ایشان تفویض شده بود، از اوضاع متشنج بسیار اندیشه داشتند و میخواستند تا افغانستان از آن حالت بیرون آید. بدین منظور از سردار شاه محمودخان خواهش نمودند تا سپهسالار محمدنادرخان را برای نجات وطن از فرانسه بخوانند. سردار شاه محمودخان معذرت خود را پیش کرد و گفت: "اولاً صحت برادرم خوب نیست و ثانیاً هیچ وسیله تماس با ایشان ندارم؛ آنان اصرار ورزیدند که پس خود شما کاری بکنید تا وطن نجات پیدا کند؛ چون آنان مورد اعتماد بچه سقاء بودند، مقدمه چینی نموده.... به بچه سقاء گوشزد نموده و علاوه کردند برای جلوگیری از وخامت اوضاع بهترین وسیله آن خواهد بود تا مردم سمت جنوبی را که از حکومت امانی دل خوش ندارند، طرفدار خود ساخته از ایشان استفاده نمایند. برای اجرای اینکار یگانه شخصی که شایستگی آنرا دارد

شاه محمودخان میباشد، چه قوم او را می شناسد و وی به روحیه ایشان بلدیت دارد. همچنین اگر بتوانیم سپهسالارنادرخان را که در این اواخرامان الله خان با خاندان وی میانه خوب نداشت، به طرفداری خود دعوت کنیم، باعث کامیابی ما خواهد بود. گفتارایشان تأثیر خود را بخشید و سردار احمدشاه خان (آصفی) به فرانسه غرض دعوت سپهسالارنادرخان اعزام شد. [شاه محمودخان که در آنوقت حیثیت مشاورحبیب الله را پیدا کرده و به صفت رئیس تنظیمیه جنوبی مقرر شده بود، در عین زمان مؤظف گردید تا نامه حبیب الله را به محمدنادرخان برساند و او را به آمدن به کابل وادارد] سردار شاه محمودخان همینکه به لوگر موصلت کرد، دید و بازدید را با اشخاصیکه طرفدار بچه سقاء نبودند و میخواستند افغانستان از ورطه خطر بدرآید، مانند میرزا نوروزخان، میرزا محمدیعقوب خان، عبدالغنی خان احمدزائی از سرخاب، عبدالجمیل خان و پسران حاجی نواب خان آغاز نموده و بعد از گفت و شنود و دادن هدایات لازمه، خود رهسپار جاجی گردید. الله نوازخان که تازه از بستر بیماری برخاسته بود، کابل را ترک گفت و با سردار شاه محمودخان پیوست. « برای شرح مزید دیده شود- سراج، سردار اسدالله خان: "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید"، کابل، 1388، صفحه 65 - 69)

سردار اسدالله خان درباره الله نوازخان می نویسد: «چون از الله نوازخان نام برده شد، لازم می بینم تا در موردی که مغرضین وی را هندوستانی و پنجابی قلمداد می کنند، روشنی اندازم: شاهنشاه ابدالی احمد شاه درانی در زمان فتوحات خود یک تعداد افغانها را برای مقاصد حربی در هندوستان متمکن ساخت و چند خانه وار را به پنجاب جا داد که فامیل الله نوازخان از زمره آنانست. بعداً الله نواز خان به افغانستان برگشت و در زمانیکه سپهسالارمحمدنادرخان رئیس تنظیمیه مشرقی ایفای وظیفه می نمودند، وی متصدی اخبارمشرقی گردید در دوره انقلاب 1303 [شورش خوست و جنگ ملای لنگ] به معیت سپهسالارمحمدنادرخان به کمال صداقت و وطن پرستی برای نجات وطن خدمات شایانی انجام داد. (مأخذ بالا...، صفحه 69)

اکنون توجه را به کتاب "نادرافغان" جلب میدارم که نویسنده آن در مورد مقرری شاه محمود خان به حیث رئیس تنظیمیه جنوبی از طرف حبیب الله کلکانی هیچ تذکری نمیدهد، بالعکس موضوع را به سمت دیگر معطوف می سازد که اعزام شاه محمود خان به سمت جنوبی صرف برای رساندن نامه حبیب الله برای محمدنادرخان بوده تا او بردار خود را تشویق به آمدن به کابل سازد و در این ارتباط در کتاب مذکور تحت عنوان "ملاقات سپه سالارصاحب با جنرال شاه محمودخان" شرحی ارائه شده از اینقرار: «درین سلسله [حبیب الله] لازم دیدند که بجناب سپه سالارصاحب هم دعوتنامه درپاریس توسط سردار احمدشاه خان پسرعم معظم شان و سردار عبدالعزیزخان وزیرمختاراسبق افغانستان درطهران بفرستند؛ چنانچه این ذوات علی الفور بذریعه طیاره اعزام و مأمور به آوردن سپه سالارصاحب شدند و هم سردار شاه محمودخان را مکلف و مأمور داشت تا در سمت جنوبی رفته آن اقوامی را که در سنه 1303 از دست امان الله خان تکلیف و زحمت دیده بودند، نه تنها در ربه اطاعت سفوزاده بیاورند، بلکه آنها را وادارکنند که درقندهارجهته مقابله و جلوگیری از حرکات شاه مخلوع رفته مصدر اقدامات مخالفانه شوند. چون جنرال شاه محمودخان اینطور یک مأموریتی را که باعث تخلیص اوشان از مظالم دزدان شده وسیله ارتباط شانرا با اقوام غیرتمند افغانستان فراهم آورد، از خدا میخواست بکمال مسرت آنرا پذیرفته با عده از رفقای هم مسلک خود که درد وطن را بالنسبه این فجایع بیشتر داشتند و حالات حاضره را بنظر تأسف میدیدند، عجاتاً عازم سمت جنوبی شدند و تاریخ حرکت شان از کابل در 22 شعبان وخط سیرشان کلنگار، چرخ، پاتخواب شانه، خوشی، دوبندی و جاجی بود.»

د پانو شمیره: له 3 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولۍ

نویسنده کتاب می افزاید که شاه محمودخان: «دراثنای این حرکت افواهاً خبر ورود سپه سالار صاحب را به هند بغرض ورود افغانستان شنید... ولی قلباً اطمینان داشت که سپه سالار صاحب با وجود بُعد مقام و عدم استطاع از هویت و وحشت این دزدان ظلام رأساً عزم رفتن کابل را نمیفرمایند و خود را در آن گرداب بلا که من به هزار مشکل از آن برآمده ام، غوطه ور نمیسازند و هرگز این ذات ستوده صفات وطن پرور ملت دوست غیور متحمل و روادار نمیشوند که دعوت یک دزد فضول بی سروپا را که نظر به بداخلاقی و بی دیانتی امان الله خان و خیانت کاری رجال بزرگ امانی وحس نفرت و مخالفت عمومی تخت و تاج را دزدیده است، قبول کند، باز هم جهت ازاله اندیشه و درعین زمان ملاقات و اخذ نظریه این ذات با تجربه درین واقعه نائله و خبرگرفتن از چگونگی صحت شان که قبل از انقلاب از شدت دوران مرض شان اطلاع گرفته بودند، عزم و تصمیم کردند که از جاجی بغرض استقبال شان براه پاراچنار عازم هندوستان شوند..... خوشبختانه در پاراچنار جنرال شاه محمودخان بشرف ملاقات برادر معظم خود پیوستند و سر و روی همدگر را بوسیدند و بملاقات هم اظهار مسرت و قصه عالم فراق و مصائب حاضره را سر کردند... پس از اختتام این مذاکرات و تعیین طرز العمل جهت وحدت ملی و دفع مظالم سقوی که هر دقیقه دوام آن انواع تکالیف را برای ملک و ملت موجب است و دعوت نمودن عامه ملت را بطرف انعقاد جرگه عمومی و سنجیدن خیر و منافع عامه به جنرال شاه محمودخان از حضور سپه سالار امرشد که جهت اداره و تنظیمات جاجی و چمکنی واپس معاودت فرمایند و خودشان هم از راه خوست عازم افغانستان شدند.» (برای شرح مزید دیده شود: کتاب "نادر افغان"، صفحه 357-362)

در این کتاب باز هم از اینکه چگونه شاه محمودخان در دربار حبیب الله کلکانی راه یافت و مورد اعتماد او قرار گرفت، هیچ تذکری نرفته و آنچه را سردار اسدالله خان با شرح و بسط بیان داشته و نقش حضرت محمدصادق مجددی را در آن واضح ساخته، نیز مسکوت گذاشته است.

(شرح مزید در این باره در بخش بعدی تقدیم میشود - ادامه دارد)